

**نگاهی به پیشینه وجود مکتب خانه ها
در دهستان ضیابر شهرستان صومعه سرا**

دکتر فریدون شایسته

به نام خدا

پیش از پیدایش و رسمیت آموزش و پرورش نوین در دوره سلطنت پهلوی اول، از ایام قدیم، تنها آموزش متداول در ایران، آموزش مکتب خانه ای بود. نگارنده، مصاحبه ای با دو تن از دانش آموختگان مکتب خانه داشته که هر دو روی در نقاب خاک کشیده اند اما، آن چه که آن ها از دل، به زبان، جاری ساخته اند، می تواند به آگاهی افراد علاقمند به نحوه آموزش مکتب خانه ای بیفزاید.

مصاحبه شوندگان: مرحوم محسن بخشزاد محمودی نودهی و سید حبیب امینی بوده اند که در دهستان ضیابر شهرستان صومعه سرا در غرب استان گیلان، می زیسته اند.

محسن بخش زاد محمودی، دارای تحصیلات سوم متوسطه بود که موفق به دریافت دیپلم نشده بود. در روستای محل تولد و اقامت او، نوده، یک مکتب خانه وجود داشت که وی در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در آن مکان، آموزش می دیده است. او تا کلاس هفتم، در مکتب خانه آموزش دیده و سپس به مدرسه منتقل شده بود. پرداخت حقوق مآلهای مکتب خانه، به صورت ماهانه از سوی اولیا پرداخت می شد که هر هفته هم یک عباسی به آن ها تحویل داده می شد. محل مکتب خانه ها، معمولاً یا در داخل مساجد و یا در زیر خانه های قدیمی که به صورت تالار و بالاخانه وجود داشت، بود. این مکان، اهدایی بود و از سوی یک فرد علاقمند به آموزش، در اختیار مآلی مکتب خانه و دانش آموزان، قرار می گرفت. بخشزاد محمودی، تعداد دانش آموزان را معمولاً بین ۳۰ تا ۵۰ نفر دانسته که این آمار غالباً دچار نوسان می شد و بعضی از مواقع، تعدادشان حتی به کمتر از ۲۰ نفر می رسید. از نظر ترکیب جنسیتی، معمولاً تعداد دانش آموزان پسر، بسیار بیشتر از دختر، بود. برای دختران محدودیت وجود داشت.

مآلی مکتب خانه یک نفر بود و گاهگاهی، برخی از افراد روستاهای دیگر، مآلی مکتب خانه ده همجوار را جذب می کردند و به ناچار می بایستی مردم محل در صدد جذب یک مآلی برای اداره مکتب خانه روستای شان باشند. در بین ساعات تدریس، هیچ زنگ تفریحی وجود نداشت و دانش آموزان از صبح تا ظهر، به تحصیل می پرداختند.

تمامی مآلهای مکتب خانه های دهستان ضیابر، غیر بومی بودند، مانند: آقا شیخ علی کاظمی که از اهالی لاهیجان بود و قبل از ایشان یک مآلی سیدی به نام سید یحیی کلوری از اهالی کلور خلخال بود. ملا مرتضی طالقانی قزوینی و ملا شیث، هم از مآلهای دیگری بودند که در ضیابر به تدریس در مکتب خانه می پرداختند.

کتاب های درسی بیشتر معطوف به قرآن بود و مآها، در تفهیم مطالب از تنبیه و خشونت بهره می بردند. بعد از آموختن قرآن، کتابی به نام "ارسل المراسلات" به دانش آموزان تدریس می شد که این کتاب موجب می شد دانش آموزان پس از ترک مکتب خانه، قادر به نامه نگاری شوند. بخشی از مطالب این کتاب که در ذهن محسن بخشزاد محمودی باقی مانده بود، این بود:

"فدایت شوم. نور چشم عزیزم! اگر از احوالاتم بخواهی، صحیح و سالم هستم و از ذیل توجهات آن پدر مهربان بخواهی، بحمدالله صحیح و سالم و مشغول تحصیل می باشم و ..."

برای نامه نگاری به ادارات دولتی این مطالب به دانش آموزان آموخته می شد:

"مستطاب اجل اکرم افخم عمدة التجار و الاعیان مالک الملک! به عرض آن جناب، عرایض خود را می رسانم که در کمال مشقت و بدبختی به سر می بریم و رعایای آن ده، خواستار توجهات و کمک های مالی آن مستطاب را انتظار داریم."

مردم، به سبب فقر مالی و رنج و معونت، آموزش را چنان جدی نمی گرفتند. معمولاً افراد طبقه متوسط که در روستا ساکن بوده و یا خود سواد مکتب خانه ای داشته و یا این که به آموزش علاقمند بودند، کودکان را به مکتب خانه می فرستادند. بخشزاد محمودی، می گفت که پدر وی به سبب تمکن مالی، وقتی دید که مکتب خانه نوده در ارتقای وضع تحصیلی او چنان کار آمد نیست، او را برای بهره گیری بیشتر از دانش، به مسجد سرخی بندرانزلی فرستاد تا تحصیلات خود را به صورت کامل و جامع در آن شهر ادامه دهد.

در ضیابر، نیز یک مکتب خانه وجود داشت که ۷۰ تا ۸۰ دانش آموز را پوشش می داد. معمولاً همیشه اربابان و کدخدایان ده، نظر بسیار منفی در مورد مکتب خانه داشتند. برخی از مالکان، چون با آگاهی روستا نشینان، مخالف بودند می گفتند: زارعین باید به کار زراعت بپردازند، اگر آن ها از زراعت کناره بگیرند و به درس و مشق بپردازند، همه ما گرسنه خواهیم ماند.

معمولاً خانواده ها، تمایل چندانی، راجع به تحصیل دختران خود نداشتند. اگر احياناً، برخی دختران خود را به مکتب می فرستادند، دخترها در یک ردیف جداگانه می نشستند که استقبال چندانی از سوی خانواده ها صورت نمی گرفت. موانع عمده ای که بر سر راه فعالیت مکتب خانه ها وجود داشت را می توان، این گونه دسته بندی کرد: ۱- فقر روستانشینان، فقر اقتصادی با فقر فرهنگی رابطه لازم- ملزوم دارند. آنان از فرزندان شان انتظارداشتند وقت و نیروی خود را در کار زراعت و کشاورزی به کار گیرند و از تلف کردن اوقات در محیط مکتب خانه پرهیز کنند. هیچ گاه غالب روستا نشینان، نسبت به آینده فرزندان شان نمی اندیشیدند.

۲- مالکان منطقه، که مخالف گشایش مکتب خانه ها و مدارس بودند. همان طور که اشاره شد، آنان با افزایش آگاهی و ایجاد روحیه بیداری، مخالف بودند و نتایج و پیامدهای وجود و گسترش مکتب خانه ها را، با امیال و نیت خود در تضاد می دیدند. ۳- عدم آگاهی غالب مردم نسبت به ارزش و جایگاه واقعی دانش اندوزی در آن دوره.

ملاها، آموزش فارسی را بدون آموزش حروف و الفبا انجام می دادند. تنها به ارائه سرمشق و یا شعر بسنده می کردند. از هیچ وسیله کمک آموزشی، بهره نمی گرفتند. در مکتب خانه ها، بازار تنبیه بسیار پر رونق تر از تشویق رواج داشت. شاگرد یا دانش آموزی که در درس، تنبلی پیشه می کرد را با چوب یا بستن فلکه به شدت مورد تنبیه قرار می دادند. اگر دانش آموز، تکالیف خود را به درستی انجام می داد، تنها ملای مکتب خانه، به تشویق لفظی مانند: مرحبا، آی ساقول (به لفظ ترکی که پیام تحسین را به همراه دارد) بسنده می کرد.

از دانش آموزان، ماهی سه تا چهار ریال با توجه به بضاعت مالی خانواده ها و در هفته یک عباسی وصول می شد. مکتب خانه ها به صدور و مدرک تحصیلی نمی پرداختند. معمولاً با ختم قرآن و یادگیری نگارش نامه های خصوصی و اداری، کلاس پایان می یافت و به فراخور حال، هر یک از اولیا با اهدای یک هدیه به ملای مکتب خانه، رسماً از او بابت آموزش مطالب به فرزندانشان، تقدیر می نمودند.

جعفر بخشزاد محمودی، افتتاح و گشایش نخستین آموزشگاه تحصیلی را در ضیابر، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی دانسته است. وی، پس از آموزش مکتب خانه ای، تحصیلات خود را در مدارس نوین ادامه داد و در سال ۱۳۳۰ به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بازنشسته گردید. وی به زبان فرانسوی، عربی و ترکی مسلط بوده و به راحتی تکلم می کرد. ایشان در مصاحبه می گفت: هر کسی که از شدت عمل تدریس و رفتار خشن ملای مکتب خانه می ترسید، مکتب خانه را رها می کرد. ولی اگر کسی همه سختی ها را به جان می خرید، می توانست در آینده، خود را به مدارج علمی نزدیک کند. او تسلط به زبان ها را به سبب ادامه تحصیل در شهرستان بندر انزلی می دانست که معلمان آن شهر در تقویت بنیه علمی دانش آموزان، سخت کوشا بودند.

سید حبیب امینی، از وجود یک مکتب خانه در ضیابر سخن گفته است که بخشزاد محمودی هم بدان اشاره نموده است. پرویز ائمه دوست ضیابری که در مصاحبه حضور داشت از وجود یک مکتب خانه در روستای معاف آمدان که با ضیابر همجوار است، سخن می گفت که این مطلب، مورد تأیید است. سید حبیب امینی، چون بخشزاد محمودی، محل مکتب خانه را بخشی از منزل مسکونی یک شخص نیکوکار و یا مسجد محل معرفی کرده است. او تعداد دانش آموزان فراگیر را در مکتب خانه ضیابر بین ۸۰-۷۰ نفر ذکر کرده که بیشتر

در این باره سخن به میان آمده است. سید حبیب امینی، مآلهای مکتب خانه را عموماً غیر بومی ذکر کرده، مانند: سید ابوالفضل کلوری، اهل کلور خلخال، که در ضیابر ساکن شد و میر سعید امینی که خود نیز در مکتب خانه ضیابر، نایب مدرس بود و با مآلی مکتب خانه، همراه و همکاری می کرد. او مواد درسی مکتب خانه ضیابر را قرآن، شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی و شیوه نگارش نامه ها ذکر کرده است.

هر فرد دارای بضاعت مالی، از روند وجود و فعالیت مکتب خانه ها رضایت داشت و افرادی که از بضاعت مالی برخوردار نبودند، برای آن ها وجود و یا فقدان مکتب خانه دارای اهمیت نبود. او، تنها روستای همجوار ضیابر را که دارای مکتب خانه بود، روستای معاف می داند که شخصی به نام سید عبدالوهاب صالحی در آن روستا، مکتب خانه ای دایر کرده بود. به نظر ایشان، مناطق همجوار ضیابر چندان در اندیشه ایجاد مکتب خانه نبوده اند. او معتقد بوده است که اولیای دانش آموزان، علم آموزی فرزندان شان را حسنه و باقیات صالحات برای آخرت خود می دانستند و با این باور عمیق مذهبی، در این راه کوتاهی نمی کردند. ولی مالک، کد خدا و عوامل وابسته به آن ها، با وجود و فعالیت مکتب خانه ها مخالف بودند. استقبال خانواده ها از فرستادن دخترشان به مکتب خانه ها، پر رونق نبود. به غیر از خانواده محبوی در ضیابر، کسی چندان رغبتی برای دانش اندوزی دختران شان نداشتند. آنان فرستادن دختران را به مکتب خانه، معصیت می دانستند و از این حیث با این مسأله روبرو می شدند. چون مآلی مکتب خانه، نیازمند دریافت وجوه مالی و یا اعانه از اولیای دانش آموزان بود، در این مورد سکوت می کرده و برای فرستادن دختران به مکتب خانه، علاقه ای به تشویق و ترغیب اولیا نشان نمی دادند.

اعانه و یا تأمین مالی مآلهای مکتب خانه، عمدتاً به صورت نقدی، ولی درگاهی از مواقع، جنسی صورت می گرفت. کشاورزان گاهی از طریق تحویل برنج و تخم مرغ، سعی می کردند که جبران مافات کرده و مبلغی را که قرار بود بپردازند از طریق اهدای این اقلام جبران کنند.

کسانی که توانایی مالی نداشتند تا قرائت قرآن و نگارش نامه‌ی خصوصی و اداری در ضیابر بسنده می کردند. ولی آنانی که دارای توانایی مالی بودند، فرزندان خود را به انزلی و رشت می فرستادند که البته به سبب داشتن قوم و نزدیکان در انزلی، تعداد کسانی که برای ادامه تحصیل به انزلی می رفتند، بیشتر از رشت بوده است.

سید حبیب امینی، از افتتاح مدرسه ای در ضیابر یاد می کند که در سال ۱۳۱۶ خورشیدی به صورت رسمی دایر شده بود. نکته ای که بخشزاد محمودی هم بدان اشاره کرده است. ولی توضیحی که امینی بدان افزوده، این است که اسم این مدرسه "صالحیه" بود که از سوی سید عبدالوهاب صالح ضیابری یکی از رجال خوشنام گیلان در دو جنبش مشروطه و نهضت جنگل که از اعضای هیأت اتحاد اسلام بود تأسیس شده بود،

که به این فرد منسوب بوده است. این مدرسه در کنار رودخانه ضیابر ایجاد شده بود که تا چند سال پیش خرابه ای از آن باقی بود که فعلاً نشانی حتی از آن خرابه وجود ندارد.

در پایان از شاهرخ ائمه دوست ضیابری و پرویز ائمه دوست به سبب همکاری مجدانه و قابل تقدیر شان، صمیمانه، سپاسگزاری می شود.